

کیتارو KITARO



گفت و گویی فلسفی در باب موسیقی

قیصر خسروان

پیش کش به آن سوفستایی گُستاخ که فیلسوفان
بدنامش کردند اما او همانند کرگدن حضرت بودا در
راستی راهش را پیمود.

خسرو را دیدم سر در خود فرو برده از نیایش گاهِ خدای موزیک بدر می آمد. به سوی او رفتم و چند گام مانده به او گفتم چه چیزی خداوندگار رمه را این چنین اندیشناک کرده است؟

خسرو که آشکار بود در تلاش است تا از درون خود برون شود پس از این که با من دست داد و به هم درود گفتیم با اندکی سردرگمی دستش را به سوی نیایش گاه دراز کرد و گفت سال هاست که دیرنشین این خدای چشم بادامی هستم اما امروز پس از نیایش به چیزی بسیار شگفت برخوردم.

گفتم آن چیست؟

خسرو گفت بر دیوار نیایش گاهِ " کیتارو " حک شده است " موزیک را بشناس تا بشناسی ". این خدایی شگفت است.

گفتم این پند همیشه بر دیوار این نیایش گاه بوده است. چه گونه است که تو اکنون آن را یافته ای؟ برای من شگفت است که تو چه گونه با این چشمان تیزبین و این خرد جست و جو گر اکنون این پند را دیده ای؟

خسرو گفت هر چه هست این پند هم چون گرز گرانی که ناقوس نیایش گاه را به صدا در می آورد درون مرا کوبید و به صدا درآورد. پس از مکثی افزود آیا به راستی ما برای شناخت نیازمند شناخت موزیک هستیم؟

گفتم این پرسشی ست که تو خود باید پاسخ آن را بدهی. چون که چنته ی من از این بابت تهی ست و خوش حال خواهم شد از انبان تو توشه یی بگیرم.

خسرو گفت اکنون که انبان خود من هم از این توشه تهی ست. اما ایرادی نیست. بیا تا آزادی کبوتری را نذر خدای موزیک کنیم و جاده ی این دشت فراخ را در پیش بگیریم شاید خدای بزرگ به پاس آزادی و به پاس این پسرش که خدای موزیک است در زوزه ی بادی و یا آوای سگی و یا چهچهه ی پرنده یی و یا تارهای زُلف پریشان تو که موزیک آرامش می نوازند ما را آموخت.

گفتم نیک گفتی. زمان بلندی ست که با هم تنها نبوده ایم و گام در راه نگذاشته ایم و جاده یی را گز نکرده ایم.

گام در راه گذاشتیم. پس از خاموشی یی بلند خسرو گریبان چاک کرد و از خود برون آمد و گفت پرسش پیشین به دار است هنوز. آیا به راستی ما برای شناخت نیازمند شناخت موزیک هستیم؟ بدون شک این چنین است. خدا که دروغ نمی گوید. اما باید بکاویم تا کُنه و ذات این سخن بر ما رُخ بنماید. خدا همانند خوابی به ما اشارتی کرده است و دریافت چپستی آن بر ماست. افزون بر آزادی کبوتری چنگی ده زهی نذر این خدا می کنم اگر امروز این راز را بر ما بگشاید.

گفتم پس بکاویم تا بیابیم.

خسرو گفت پس بگذار این چنین آغاز کنیم. آیا ما برای شناخت هر چیزی نیازمند شناخت موزیک هستیم؟ شاید هم بهتر باشد این چنین بگوییم آیا ما برای شناخت چیستی هر چیز به شناخت موزیک نیازمندیم؟ گفتم این خدا که این چنین می گوید.

خسرو گفت فراموش نکن همین چند گام پیش گفتیم که این خدا سخنی سر بسته گفته و به اشارتی پندی داده است. گفتم درست است.

خسرو گفت آیا منظور خدای موزیک این بوده که کسی که می خواهد تولید اندیشه کند و بفلسفد و شعر ببافد و غیره باید دستگاه ها و پرده ها و میان پرده ها و زیر و بم ها و دها نکته ی نازک دیگر را درباره ی موزیک دریابد؟

گفتم شناخت موزیک نیازمند شناخت همه ی این چیزهاست که نام بردی. البته بسیاری چیزهای دیگر هم هست.

خسرو گفت از آن جایی که اساسن شناخت دانش است پس هنر هم دانش است.

گفتم. آری. این چنین است که گفتی.

خسرو گفت پس بر اساس سخن این خدا ما برای شناخت یک دانش همانند فلسفه و فیزیک نیازمند شناخت دانشی دیگر به نام موزیک هستیم. این چنین است؟
گفتم آری. این چنین است.

خسرو گفت آیا باید در کنار دانش های سخت و پیچیده یی چون فلسفه و فیزیک به فراگیری دانش موزیک پرداخت که سختی ها و پیچیدگی های خود را دارد؟ این که بسیار سخت می نماید. آیا تمامی سوفیست های بزرگ و دانشمندانی که به تاریخ سمت و سوی داده اند و رُخسار تمدن را بالنده ساخته اند همگی موزیک دان بوده اند؟

گفتم من دیگر در این باره سخنی ندارم. تنها تو را با گام زدن در این راه هم راهی خواهیم کرد.

خسرو گفت در هر راهی یک هم راه باعث دلگرمی و کوشش می شود. به ویژه آن هم راه نازک خوبی چون تو باشد. اما بگذار از جانبی دیگر دیوار ستبر این راز را با پُتک گران پرسش بکوبیم شاید در برابر ما فرو ریزد.

گفتم نمی دانم که چه در سر داری و چه می خواهی بگویی. ولی از جست و جویت سرخوشم.

خسرو گفت شناخت دستگاه های موزیک و پرده ها و زیر و بم ها و حتا شناخت آلات و ادوات موزیک برای شناخت موضوعات فلسفه و فیزیک و دیگر دانش ها چه سودی به ما خواهند رسانید؟
گفتم نمی دانم.

خسرو گفت من هم نمی دانم. آیا شناخت چنگ و فلوت ما را برای فلسفیدن و فیزیک ورزی یاری می رسانند؟ اگر ما جنس یک چنگ خوب را بشناسیم و بتوانیم جنس یک فلوت خوب را بشناسیم در شناخت فلسفه و فیزیک و دیگر دانش ها توانا خواهیم شد؟
گفتم نمی دانم.

خسرو گفت اگر ما پرده ها و میان پرده های چنگ و زیر و بم های فلوت را بدانیم و در نواختن آن ها توانا باشیم برای یادگیری دانش و به ویژه برای فراگیری فلسفه و فیزیک مهیا خواهیم بود؟
گفتم نمی دانم.

خسرو گفت وجود نمی دانم تو باعث می شود که من بدانم. مگر فلسفه و فیزیک از جنس هنر و به ویژه از جنس موزیک هستند که شناخت و فراگیری آن ها نیازمند موزیک باشد؟
گفتم فراموش نکن که تو خود گفتی هنر دانش است. موزیک هم هنر است.

خسرو گفت این سخن تو درست است. اما موزیک دانشی ست که نمی توان میان اجزاء آن و اجزاء فیزیک و فلسفه رابطه برقرار کرد. منظورم این است که مگر فیزیک و یا فلسفه همانند موزیک و آلات و ادوات موزیک دارای پرده و میان پرده و زیر و بم هستند؟

گفتم بهتر نیست بر پیکر دانش و به ویژه بر پیکر فلسفه و فیزیک جامه ی هنر ببوشانیم تا که شاید بدین گونه راهی برای رهایی بیابیم؟ خسرو گفت فراموش نکنیم که دانش نیز هنر است. به ویژه اگر فلسفه و فیزیک جامه ی هنر از تن بدرآورند هر چند هسته ی زر داشته باشند وجودشان رنج خواهد بود و دردی از انسان و جامعه ی انسان درمان نخواهند کرد. پند این خدا گوهرش را درون خود نهفته دارد اما نه چنان که می نماید. هر چه می نگرم نمی توانم رابطه یی آشکار میان پرده های چنگ و استدلال های فلسفه و زیر و بم های فلوت با فرمول های فیزیک بیابم. اگر تو این رابطه ی آشکار را می بینی به من هم بگو؟ گفتم من هم رابطه یی آشکار نمی بینم.

خسرو گفت آیا تمامی رابطه ها آشکار است؟

گفتم این چنین باید باشد. والا دیگر رابطه یی در کار نخواهد بود.

خسرو گفت مگر رابطه ی ما با آفریدگار هستی یک رابطه ی آشکار و ملموس است؟

گفتم نه. این چنین نیست.

خسرو گفت اما اگر ما به جد خواستار خدا باشیم و هر اندازه درون خود را از خواستاری مادیات بکاهیم و تهی کنیم او بر رابطه ی خود با ما خواهد افزود.

گفتم در پاسخ ماتریالیست ها چه خواهی گفت که اساسن وجود خدا را نمی پذیرند؟

خسرو گفت نخست این که من خود به وجود خدا و رابطه ی با او باور و ایمان دارم. دوم این که ماتریالیست ها می گویند هر آن چه را بتوانند ببینند و چنگ بزنند می پذیرند و باور دارند. مگر عشق و خرد برای آن ها آشکار و ملموس است؟
گفتم نه.

خسرو گفت اما این هر دو را می پذیرند و باور دارند. ولی بگذار اکنون از موضوع اثبات وجود خدا بگذریم و به بحث خودمان برگردیم و برای دریافت چیستی پند خدای موزیک بکوشیم. بحث اثبات وجود خدا سخت ترین و فنی ترین بحث فلسفه است و زمانی دیگر و مکانی دیگر به آن خواهیم پرداخت.

گفتم آری. اکنون اولویت ما دریافت چیستی سخن خدای موزیک است.

خسرو گفت این چنین است عشق ما به انسانی. انسانی که ما عاشق اش هستیم هر چند دستی به زلفش و بوسه یی به گونه اش نرود و دیدار ما از دور باشد حضور وجودش باعث آرامی دل می گردد و نبود حضورش باعث آشوب دل.

گفتم این گونه است که گفتی.

خسرو گفت پس برخی از رابطه ها آشکار و ملموس نیست.

گفتم این گونه است.

خسرو گفت پس رابطه ی موزیک با دانش نیز این چنین است. رابطه ی پرده های چنگ با استدلال های فلسفه و زیر و بم های فلوت با فرمول های فیزیک یک رابطه ی پنهان و ناملموس است.

گفتم باید این گونه باشد.

خسرو گفت پس اگر رابطه ی موزیک با دانش یک رابطه ی آشکار و ملموس نیست نیازی هم نخواهد بود تا یک دوست دار فلسفه شناختی فنی و اساسی نسبت به موزیک داشته باشد. چون دریافتیم شناخت فنی و اساسی موزیک کمکی به شناخت فلسفه نمی کند.

گفتم آری. این را هم دریافتیم.

خسرو گفت پس منظور خدای موزیک این نیست که هر کس بخواهد دانشی را فراگیرد باید موزیک را هم فراگیرد.

گفتم این چنین می نماید.

خسرو گفت پس منظور خدای موزیک چیست؟ او ما را به شناخت موزیک دعوت کرده و هم چنین شناخت فنی و اصولی موزیک را هم از ما خواستار نیست. این سخن در ظاهر جمع دو متضاد است که محال است.

پس منظور خدای موزیک چیست؟

گفتم دریافت چیستایی آن با توست. من که پیش تر اعلام داشتم تنها در این راه پیمایی با تو هم راه خواهیم بود. البته اگر این چیستایی را دریافتی و ما را از این سرگشتگی رهاندی من هم یکی از نذرهای تو را به جا خواهیم آورد و کبوتری را به پاس این رهایی رها خواهیم کرد.

خسرو گفت هم راهی توست که ما را به سوی هدف رهنمون است و رنج راه را آسان می کند.

خسرو پس از این سخن اندکی مکث کرد و سپس افزود ما دو گونه شناخت داریم. یک گونه ی شناخت فنی ست و صاحب شناخت صاحب فن می شود و صاحب فن به صورت جزء به جزء و اصولی آن فن را فرا می گیرد و این شخص استاد آن فن است. مانند استاد معماری و استاد موزیک و استاد فلسفه. ولی شناختی دیگر داریم که فنی نیست بلکه شناخت عام است. شناخت عام شناختی ست که به صورت کلی ست و نه به صورت فنی و اصولی است. مانند شناخت انسان از خوراک. دست کم

نیمی از انسان ها شناختی نسبت به آش پزی و پختن خوراک ندارند. ولی همه دارای این شناخت و توانایی هستند تا خوراک خوب و خوش مزه را از خوراک بد و بدمزه تمیز دهند و جدا سازند. شناخت نوع دوم را باید "شناخت جداسازی" نام نهاد. بر همین اساس و بر اساس روند استدلال هایی که داشتیم خدای موزیک هم از ما خواسته تا نسبت به موزیک دارای شناخت جدا سازی باشیم و موزیک خوب را از موزیک بد تمیز دهیم و برگزینیم.

گفتم نیک استدلال کردی و ما را در این راه پیش بردی. اما باید این مهم را هم در نظر داشت که ما برای شناخت جداسازی به یک حداقل شناخت و شناخت اندک نسبت به موزیک نیازمندیم.

خسرو گفت همین گونه که مثال خوراک را آوردم هر چند ما دارای شناخت فنی و اصولی نسبت به موزیک نیستیم ولی می توانیم دارای شناخت کلی شویم تا موزیک فاخر و فرهیخته را از موزیک بازاری بازشناسیم.

گفتم این چنین است. اما برای جداسازی به معیاری نیاز داریم. پس ساختار و ویژگی های این دو موزیک را بیان دار تا بدین گونه دارای حداقل معیاری برای جداسازی باشیم.

خسرو گفت باید خود را از ساختار برهانیم و خود را درگیر ساختار نکنیم. آن چه مهم است کیفیت و محتواست. معیار سادگی ست. معیار خوب سادگی ست. به ویژه در کلیت زندگی باید معیار سادگی باشد تا زندگی خوب شکل گیرد. همین که ما درگیر ساختارها شدیم و ساختار ساختمان و ساختار جامه و ساختار خوراک و ساختار روابط اجتماعی و ساختار طبقه های اجتماعی و دیگر ساختارها برای ما مهم و در اولویت شدند و تلاش داشتیم یک به یک این ساختارها را رعایت کنیم و به کار بندیم خود زندگی از میان بر می خیزد و تنها چیزی که بر جای آن خواهد نشست زنده بودن است. بسیار است که یک چیز بد را خوب بزرگ می کنند. هم چنین بسیاری از انسان های بدکرداری که سیمایی آراسته دارند. درخت خوب را باید از میوه ی آن شناخت و درخت بد را هم از میوه ی آن. موزیک فرهیخته به انسان شادی می بخشد و در یک روند تصاعدی بی پایان شادی انسان را اوج می بخشد. همانند همین موزیکی که کیتارو از سرزمین بزرگ برای انسان ها به ارمغان آورده است. والا جهان ما این همه عسل مرغوب و شراب ناب ندارد. ولی موزیک بازاری یا این که درون انسان را پُر آشوب و رفتار او را ولنگار می کند و یا این که انسان را غم گین و افسرده می سازد. چه بسیاری از موزیک های

غم گینی که جامه ی فاخر بر تن آن ها می پوشانند و به خورد خرد انسان ها می دهند و با این سازِ ناساز انسان ها را می سوزانند. گفتم بسیار نیک سخن راندی. با این سخن زیبا و فاخر باید همین اکنون سکه یی را از کیسه به درآورم و به جیب بگذارم برای خریدن کبوتری و رهایی آن.

خسرو گفت این چنین کن که گفتمی. اما تنها به خاطر سخن من این چنین نکن. بلکه پیوسته برای آزادی بکوش. چه برای آزادی انسان و چه برای آزادی کبوتری. کسی که نفس آزادی معیار او باشد آزادی را برای هر جانداری خواستار است و پیوسته برای آزادی می کوشد. گفتم بیش و کم این چنین بوده ام. اما از اکنون چنان می کنم که تو گفتمی.

خسرو گفت آفرین بر تو باد. اما بگذار به سخن خدای موزیک برگردیم که اساس راه پیمایی ما شده است. این خدا به ما انسان ها چنین پند داده است که "موزیک را بشناس تا بشناسی". ما هم بر اساس پند این خدا دریافتیم زمانی که میان موزیک ها تمیز قائل شدیم و موزیک خوب را از موزیک بد باز شناختیم و پیوسته با موزیک خوب در ارتباط و دم خور بودیم دارای توانایی شناخت خواهیم شد.

گفتم چه خوب خوشه ها را دسته کردی. اما این نوع از رابطه را چه می نامی؟

خسرو گفت باید این گونه از رابطه را "تاثیر گذاری" نامید. در راستای سخن خدای موزیک این را هم افزوده کنم که اهداف بزرگ دست یافتنی نیستند مگر این که انسان پیوسته با موزیک خوب دم خور باشد. گفتم پس با این سخن باید چنگ ده زهی را به خدای موزیک پیش کش کنی.

خسرو گفت آری. باید این چنین کنم و هم چنین خود هم آزادی کبوتری را پیش کش کنم به خدا.

دوست من این بود خوشه هایی که در پیاده روی آن روز من و خسرو از گندم زار جاده درو کردیم.